

بررسی تطبیقی اسطوره سفر قهرمان در رمان «لولی خنده فروش علی اکبر کرمانی نژاد» و «کولی‌های زاهاریا استانکو»

آرمیتا جلیل ناغونی*

چکیده

اساطیر در قالب داستان‌ها به دلیل بیان معانی تلویحی، غنی‌تر شدن متن با این گونه پژواک‌ها و تأثیر در ساخت شخصیت‌ها اهمیت بسزایی دارند. اسطوره سفر قهرمان یکی از پرکاربردترین جنبه‌های اسطوره‌ای مشترک در آثار ادبی ملل است. در پژوهش حاضر، رمان کولی‌های زاهاریا استانکو و رمان لولی خنده فروش علی اکبر کرمانی نژاد از منظر الگوی «سفر قهرمان» مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این جستار به دو سؤال مطرح شده پاسخ داده خواهد شد: اسطوره سفر قهرمان تا چه اندازه در شکل‌گیری معنای متن مؤثر بوده است؟ آیا در کاربرد این الگو، علی اکبر کرمانی نژاد از زاهاریا استانکو متأثر بوده است؟ بررسی تطبیقی این دو رمان از آن جهت حائز اهمیت است که آثار دو نویسنده در محتوا، پرداختن به گروه خاصی از اجتماع دو ملت با در نظر داشتن اساطیر، شخصیت و پیرنگ داری اشتراکاتی‌اند. تحلیل دو رمان با توجه به خوانش اساطیری سفر قهرمان نشان می‌دهد دو قهرمان در مرحله دعوت به ماجرا، رد دعوت، عبور از نخستین آستانه، آزمون، متحدان، دشمنان و راه‌یابی به ژرف‌ترین غار مشترک‌اند ولی در مرحله آزمایش بزرگ و بازگشت باهم تفاوت دارند.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، اسطوره، سفر قهرمان، لولی خنده فروش، کولی‌ها

* دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر رفسنجان jalil.armita@yahoo.com

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی (Literature Comparative) بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها و نیز تأثیر و تأثر آثار ادبی ملل مختلف بر یکدیگر است که از قرن نوزدهم در فرانسه رواج یافت. از بین مکاتب مختلف ادبیات تطبیقی، دو مکتب فرانسوی و آمریکایی از شهرت بیشتری برخوردارند (ر.ک: شاکری و فغوری و بهادری، ۱۳۹۵: ۲۰۶). در پژوهش پیش رو، از منظر مکتب فرانسوی که به مسائلی از قبیل شهرت و نفوذ یا تأثیر یک شاعر یا نویسنده در ادبیات بیگانه می‌پردازد، دو رمان از دو نویسنده ایرانی و رومانیایی مورد بررسی قرار گرفته است. نظریه‌های روایت همواره در تلاش‌اند، ساختار مشترکی برای ادبیات بدون در نظر داشتن ملیت آن پی‌ریزی کنند از این رو ادبیات تطبیقی بیش از پیش مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفته است. یکی از اساسی‌ترین نظریه‌هایی که به بیان این اشتراکات پرداخته نقد اسطوره‌ای است. اسطوره نحوه تلقی بشر از پدیده‌هاست و «نقد و بررسی اسطوره‌ای شکلی از بازبینی متون ادبیست که در آن تلاش می‌شود بر پایه اسطوره‌های باستانی یا جدید و ساختارهای روانی عام بشر، الگوهای مکرر در آثار ادبی بیان شود» (پاینده، ۱۳۹۷: ۳۰۰).

پس از آنکه مفاهیم اسطوره‌ای وارد مطالعات نقادانه ادبیات شد، نظریاتی چند در این باره مطرح شد؛ یکی از کسانی که با طرح نظریات خود در باب ماهیت کهن‌الگوها و تأثیر آن‌ها در خلق اساطیر در قالب تألیفات و کتاب‌های متعدد، تأثیر غیرقابل‌انکاری بر نقد معاصر گذاشت کریستوفر ووگلر است. ووگلر (۱۹۴۹) فیلم‌نامه‌نویس، مدرس و منتقد ادبی سینمایی است. او که در طی فعالیت‌های ادبی و هنری‌اش، متوجه برخی عناصر مشترک میان داستان‌های ماجراجویی، اسطوره‌ای، برخی شخصیت‌ها، اشیا و مکان‌ها شده بود، به این نتیجه رسید که تمام داستان‌ها الگو یا قالب مشترکی دارند. پس از مدتی، آشنایی ووگلر با کتاب «هزارچهره قهرمان» و آرای جوزف کمپبل (۱۹۸۷-۱۹۰۴) تحول بزرگی در اندیشه‌های او ایجاد کرد چراکه کمپبل به ساختار و الگوی «سفر قهرمان» که ووگلر درصدد کشف آن بود، دست یافته بود (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۶). «مهم‌ترین نظریه‌ای که کمپبل در زمینه اسطوره مطرح کرد و بر اساس آن در اسطوره‌شناسی شهرت یافت، تک اسطوره است. وی در رساله‌ای به سال ۱۹۴۹ با عنوان «قهرمان در هزار چهره» این نظریه را ارائه نمود» (نامور مطلق، ۱۳۹۳: ۲۰۱). کمپبل با مطالعه اسطوره‌های جهانی قهرمان، کشف کرد که همه آن‌ها در اساس داستان واحدی هستند که با تنوعی نامحدود تا ابد بازگو می‌شوند. او دریافت که هر نوع داستان‌گویی، آگاهانه یا ناخودآگاه، از الگوهای کهن اسطوره‌ای پیروی می‌کند و تمام داستان‌ها، از پیش‌پاافتاده‌ترین لطیفه‌ها تا بلندترین قله‌های

ادبیات را، می‌توان بر اساس سفر نویسنده درک کرد (ووگلر، ۱۳۸۷: ۳۶). وی الگوی کمپبل را تغییر داد تا بتواند به ساختاری مشترک در فیلم‌های کلاسیک و معاصر دست یابد. او یافته‌های خود را در کتاب سفر نویسنده (۱۹۹۶) منتشر کرد.

الگوی ووگلر

پرده اول: دنیای عادی، دعوت به ماجرا، رد دعوت، ملاقات با استاد، عبور از نخستین آستانه

پرده دوم: آزمون‌ها، متحدان دشمنان، راه‌یابی به ژرف‌ترین غار، آزمایش

پرده سوم: مسیر بازگشت، تجدید حیات، بازگشت با اکسیر

الگوی کمپبل

عزیمت: دنیای روزمره، دعوت به ماجرا، رد دعوت، کمک فوق طبیعی، عبور از نخستین آستانه، شکم نهنگ

تشریف: جاده آزمون‌ها، ملاقات با الهه، زن افسونگر، آشتی با پدر، تقدس یافتن

بازگشت: امتناع از بازگشت، پرواز جادویی، رهایی از درون، عبور از آستانه، بازگشت، سرور دو عالم، آزادی برای زیستن

الگوی ووگلر، ساده‌تر و کاربردی‌تر است زیرا او برخی از عناوین دارای ابهام را حذف و تعدادی را نیز در هم ادغام می‌کند و به آن نام عام‌تری می‌دهد. نکته قابل توجه درباره الگوی مشترک و تکرارشونده‌ای است که سفر قهرمان به‌رغم مشترکات فراوان میان تمام داستان‌ها، با توجه به فرهنگ و خاستگاه آن در هر جامعه، به‌طور متفاوت شکل می‌گیرد. «ذائقه و فهم بومی بسیاری از وجوه ایده قهرمان را به‌شدت به چالش کشاند، هر فرهنگ جهت‌گیری خاص خود را در برابر سفر قهرمان دارد» (همان: ۱۲).

۱. بیان مسئله

در این مقاله، رمان «کولی‌ها» اثر زاهاریا استانکو برنده جایزه «جامعه نویسندگان» در سال ۱۹۷۰ و رمان «لولی خنده فروش» اثر علی‌اکبر کرمانی نژاد، برنده جایزه پرنده آبی در سال ۱۳۹۴، از منظر الگوی اسطوره‌ای «سفر قهرمان» مورد بررسی قرار گرفته تا مشخص شود این سفر چه تأثیری در روند و سیر تحول روایت دارد؛ همچنین از آنجایی که خاستگاه فرهنگی دو اثر متفاوت است، سفر قهرمان در آثار دو نویسنده چه کارکردی دارد و در نهایت مشخص شود کدامیک از مؤلفه‌های سفر اسطوره‌ای قهرمان در دو اثر به صورت مشترک وجود دارد؛ در پایان شباهت و تفاوت‌های دو اثر در بیان این جنبه از اسطوره ذکر می‌شود.

۲. پیشینه تحقیق

بر اساس جستجوها و اطلاعات به دست آمده، تاکنون پژوهشی با عنوان مقاله فوق انجام نشده است اما در حوزه اسطوره سفر قهرمان می‌توان به مقالات ذیل اشاره کرد: مقاله «ساختار اسطوره‌ای در گنبد سیاه هفت‌پیکر: بررسی نظریه سفر قهرمان در گنبد اول» تألیف سید کاظم موسوی، مریم بهزاد نژاد و آرمینا سارسکیان؛ در این مقاله نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که قهرمان در مرحله آخر باید بمیرد تا شخصیت جدید متولد شود، این داستان تکرار اسطوره هبوط انسان از زمین و حسرت از دوری جایگاه واقعی اوست (ر.ک: موسوی و بهزادنژاد و سارسکیان، ۱۳۹۵: ۱۲۸). مقاله‌ای با عنوان «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه‌دریسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل» تألیف رویا یدالهی شاهراه؛ در این مقاله نویسنده به این نتیجه رسیده است که تکیه نویسنده بر اصلاح گره وجودی شخصیت وهاب در ارتباطش با مادینه جان (آنیما) بوده است (ر.ک: یدالهی شاهراه، ۱۳۹۲: ۱۹۴). همچنین مقاله‌ای با عنوان «حرکت بر اساس داستان اسطقس سیمین دانشور از منظر نقد اساطیری» تألیف فاطمه مدرسی و الناز عزتی؛ در این مقاله نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که مبنای اصلی داستان اسطقس بر پایه حرکت قهرمان به سوی منشأ و خاستگاه اولیه شکل گرفته است، قهرمان برای پیوند با خاستگاه مینوی از موانع و خوان‌های بی‌شماری عبور می‌کند (ر.ک: مدرسی و عزتی، ۱۳۹۱: ۲۱۸).

۳. ضرورت و اهمیت تحقیق

بررسی تطبیقی این دو رمان از منظر الگوی «سفر قهرمان» از آن جهت حائز اهمیت است که آثار دو نویسنده در محتوا، مؤلفه‌های روایی، پرداختن به گروهی خاص از اجتماع دو ملت، شخصیت، پیرنگ و در نهایت تطابق دو رمان با الگوی «سفر قهرمان» داری مؤلفه‌های مشترکی‌اند. بر اساس شباهت‌های محتوایی و سبک روایی دو نویسنده و نیز پیشگامی استانکو در به تصویر کشیدن احوالات کولی‌ها و پس از آن ترجمه آثارش در ایران احتمال تأثیرپذیری کرمانی نژاد از استانکو قوت می‌گیرد.

۲. بحث

زاهاریا استانکو در کشور رومانی به دنیا آمد (۱۹۰۲م)، او سی‌ویک‌ساله بود که دانشکده ادبیات و فلسفه «بخارست» را به پایان برد و به روزنامه‌نگاری پرداخت. آنچه در فاصله دو جنگ جهانی بر زمینه اجتماع و سیاست و فرهنگ قلم زده بعدها در دو مجموعه شعر به نام گرده ورزاها و

نمک خوش است به چاپ رسید. او رمان پابره‌نه‌هایش را در سال ۱۹۴۸ به رشتهٔ تحریر درآورد، درخشش این رمان را به اندازه‌ای دانسته‌اند که استانکوی شاعر را یک‌شبه به استانکوی رمان‌نویس بدل کرد، این رمان در طی دو سال به بیش از سی زبان ترجمه شد. سرگذشت کولی‌ها نیز در همین سال نوشته و در سال ۱۳۶۸ توسط محمدعلی صوتی به فارسی ترجمه شد. علی‌اکبر کرمانی نژاد متولد اسفند ۱۳۳۹ در شهر کرمان است. او اولین مجموعه داستان خود را با عنوان «شما چیزی گم نکردین؟» در سال ۱۳۸۳ به چاپ رساند، کتاب «خواب قالیچه‌ها چپ می‌زند» مجموعه داستان‌های استان کرمان به کوشش او گردآوری شده است. «دشت متلاطم» و «قصر جادو» نیز از او در حوزهٔ ادبیات نوجوان نوشته شده است، «جادوی هزار پرنده» وی در سال ۱۳۹۴ در میان سیزده رمان برتر قرار گرفت و جایزهٔ پرندهٔ آبی را از آن خود کرد؛ رمان «گاچوی پوشالی» او نیز به همراه «لولی خنده فروش» در سال ۱۳۹۷ منتشر شد.

۱. خلاصهٔ دو رمان «کولی‌ها» و «لولی خنده فروش»

در رمان کولی‌ها (۱۹۴۸)، قبیله‌ای کولی راهی نقطه ناشناسی است که موظف شده تا انتهای جنگ در آن اقامت کند. رئیس قبیله پیرمردی به نام «هیم» است که ابتدا این فرمان را جدی نگرفته اما هنگامی که می‌بیند ژاندارم‌ها با چه ترحمی به افرادش نگاه می‌کنند عمق فاجعه‌ای را که به انتظار قبیله نشسته است درمی‌یابد. هرچه قبیله پیش‌تر می‌رود نگرانی در جان «هیم» بارورتر می‌شود. در میان این مهاجرت اجباری و نگرانی اهالی قبیله، لیساندار یکی از زیباترین زنان قبیله به همسر خود خیانت می‌کند و با مردی دیگر هم خواب می‌شود. بنا بر قوانین قبیله زن خیانت‌کار باید کشته شود ولی همسرلیساندار، گوشو به این دلیل که همسرش را بسیار دوست دارد تصمیم می‌گیرد مردی که که همسرش را دوست دارد یعنی آریستون، را بکشد. حجم وسیعی از رمان را رویارویی اهالی قبیله و رئیسشان هیم پاشا با سرما، گرسنگی و مرگ در برمی‌گیرد. رئیس قبیله که می‌بیند سرما هرروزه مردمان بیشتری را به کام مرگ می‌کشد در پی نجات جان آنان برمی‌آید و با حفر گودلهایی آنان را از شر سرما در امان می‌دارد؛ ولی پس از مدتی متوجه می‌شود این سرما و گرسنگی نیست که هر روزه از تعداد اهالی کم می‌کند بلکه خود مردم‌اندکه باعث مرگ یکدیگر می‌شوند. هیم‌پاشا گوشه‌گیر می‌شود و در بحث‌ها و مبارزه‌های قبیله شرکت نمی‌کند تا مثل همیشه قدرت اختیار را از مردمانش نگیرد و به گونه‌ای در پی تغییر سبک و سیاق زندگی گذشته خود و مردمانش است ولی با این وجود شخصیت‌هایی مثل اوزدزد، لندهور، بوئیر و... فرصتی می‌یابند تا هر چه بیشتر بداندیشی خود را نمایان کنند و موجب مصیبت اهل قافله شوند. در نهایت هیم‌پاشا آتشی روشن می‌کند و درکنار آن به خوابی

ابدی فرو می‌رود. داستان با رهسپاری کولی‌ها به مکان ناشناسی دیگر و ماندن لیساندرا در کنار قبر معشوق مرده‌اش پایان می‌یابد.

در رمان لولی خنده فروش (۱۳۹۷)، قبیله‌ای لولی در حال عبور از بیابانی سوزان است؛ رئیس قبیله پیرمردی به نام «ریحان» است. ریحان وقتی با مخالفت دخترش سیلان از ازدواج با چابکو مواجهه می‌شود در نزدیکی اولین ده عیش می‌گیرد تا مراسم ازدواج این دو را برپا کند. در میان اختلافات و کشمکش‌های اهالی قبیله بر سر ازدواج دختر ریحان و پسر صولت، سیلان در خواب می‌بیند که به مردی تاجیک دل می‌بندد و پس از آن در عالم واقع این دلدادگی اتفاق می‌افتد. حجم وسیعی از رمان را مخالفت اهالی قبیله با ازدواج سیلان و مولای تاجیک در بر می‌گیرد. ریحان که دختر اولش را به خاطر پابندی به آداب و رسوم قبیله می‌کشد تا با مردی تاجیک ازدواج نکند در پی چاره‌ای برای تکرار نشدن این حادثه است. او به ریش سفیدان قبیله اعلام می‌کند که برای جلوگیری از این کشمکش‌ها، سیلان را در خفا به عقد چابکو درآورند و خود نیز از سرایلی کناره‌گیری می‌کند ولی این کناره‌گیری سبب می‌شود شخصیت‌هایی همچون صولت، صفاهون و... مصیبت‌هایی را برای مردم قبیله به بار می‌آورند. پس از آن که ریحان می‌بیند قرار است دومین فرزندش نیز قربانی آداب و رسوم شود و به سبب علاقه به دختر کوچکش، رفتارش نسبت به سیلان تغییر می‌کند و با این تغییر هرچند کم مجالی پیش می‌آید تا مولا و سیلان به وصال هم درآیند. در پایان سیلان می‌میرد و بنا به آیین لولی‌ها در شب اول مرگ به جمعی که دیگر لولی‌ها از جمله ریحان نیز حضور دارد، فراخوانده می‌شود تا به واسطه پادرمیانی پدر، از گم شدن دختر در تاریکی ابدی جلوگیری شود؛ ولی سیلان رفتن در تاریکی را بر بازگشتن به سوی لولی‌ها ترجیح می‌دهد.

۲. تحول شخصیتی هیمن پاشا و ریحان نمونه‌ای از سفر قهرمان

برای بررسی تحولات دو شخصیت در داستان، پیش از هر چیز باید شرایط اولیه‌ای را نشان دهیم: نخستین جمله‌ای که نظم قبیله هیمن پاشا را به هم می‌زند این است: «قلب هیمن پاشا به تپش افتاد، می‌دید که ژاندارم‌ها به او و به افراد قافله‌اش طوری نگاه می‌کنند که به عده‌ای مرده نگاه می‌کنند» (استانکو، ۱۳۶۸: ۳۷). این گفتار درونی هیمن پاشا کلید شناخت گره وجودی اوست. عدم وجود همان خود پنهان شده اوست که طی اتفاق‌های آینده قرار است از زیر خاک بیرون بیاید، شناخته شود، وجودش را به کمال برساند و دردش را درمان کند. از او خواسته می‌شود محل سکونتش را ترک کند. ژاندارم می‌گوید: «این درست که شما با جنگ کاری ندارید، اما مثل اینکه جنگ با شما کار دارد» (همان: ۳۸). در ادامه، عادات و مختصری از شیوه زندگی

کولی‌ها توصیف می‌شود. همه این تصویرها پیرمردی را نشان می‌دهد که زندگی‌اش از شور و هیجان خالی است و فقط سعی دارد قبیله‌اش را بر اساس آداب و رسوم گذشتگان حفظ کند. همچنانکه نظم داستان لولی خنده فروش با جمله «خورشید پشت قلّه کوه گیر کرده بود. انگار نمی‌خواست شلوغی و ازدحام این غافله نحیف را ببیند. شاید منتظر بود پس‌قراول نیروهایش برسند، آن‌گاه یک‌باره روی سرشان آوار شود و نسلشان را براندازد. فکر برافتادن نسل لولی‌ها، ریحان را به حرکت درآورد» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۵) به هم می‌ریزد. این جمله کلید شناخت درونی ریحان است. در ادامه این داستان نیز عادات و مختصری از فرهنگ، شیوه زندگی و اوضاع اجتماعی کولیان ایران بیان شده است؛ همه این تصاویر پیرمردی را نشان می‌دهد که شخصیتی خودفرمان دارد و هیچ مخالفتی را تاب نمی‌آورد.

در نشان دادن مراحل سفر قهرمانی هیم‌پاشا و ریحان، برای سهولت حفظ مسیر تکاملی و روایی تکامل معنوی دو شخصیت، برخی مراحل در کنار یکدیگر و به صورت عنوانی آورده شده است؛ در پایان نیز با جداولی مقاطع اساسی سفر قهرمان به صورت مشترک بیان می‌شود.

۳. دعوت به ماجرا

نخستین مرحله سفر قهرمان دعوت به ماجرابی است که قرار بر تغییر شخصیت اصلی دارد. کریستوفر ووگلر در این باره می‌گوید: بعد از معرفی دنیای عادی قهرمان، «برای به حرکت درآوردن داستان، حادثه یا رخدادی مورد نیاز است. دعوت به ماجرا ممکن است توسط پیام یا قاصدی وارد شود؛ دعوت به ماجرا اغلب توسط شخصیتی که نماد کهن الگوی منادی است ارائه می‌شود؛ شخصیتی که کارکرد منادی را دارد ممکن است مثبت، منفی یا خنثی باشد اما کار او این است که با ارائه یک دعوت یا چالش به قهرمان برای روبه رو شدن با ناشناخته داستان را به حرکت درآورد» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۱۳۱). داستان کولی‌ها این‌گونه آغاز می‌شود: «هیم‌پاشا به خودش گفت: نه. ممکن نیست. حتماً به نظرم رسیده. چرا این ژاندارم‌ها به ما مثل یک عده مرده نگاه می‌کنند؟ ما زنده‌ایم و زنده خواهیم ماند... زنده... تا کی زنده می‌مانیم؟» (استانکو، ۱۳۶۸: ۳۷). چنین آغازی نمودار غیراتفاقی بودن حوادثی است که در پی آن رخ می‌دهد: سفری اجباری به مکانی ناشناس. زندگی عادی هیم‌پاشا و قبیله‌اش با این سفر دچار تغییر می‌شود و اولین جلوه آن‌هم حضور چند نفر از ژاندارم‌ها در میان آنان است. در برخورد با هیم‌پاشا هم موضوع اول تهدیدشان پرسیدن تعداد افراد قبیله است. هیم‌پاشا با جسارت می‌گوید: «نود و شش نفر، نه یک نفر کم، نه یک نفر زیاد» (استانکو، ۱۳۶۸: ۳۷). ژاندارم‌ها پیشکشی هیم‌پاشا را پس می‌زنند (همان: ۳۸) به این ترتیب، پایه‌های قوام شخصیت استوار و ثابت او را متزلزل می‌کنند. آداب و

رسوم پدران و حفظ جان افراد قبیله از هرگزندی عاملی برای رکود و انجماد اوست. شناختی که بعدها با ورود به مکانی جدید روی می‌آورد چهره دیگری از زندگی را برای هیم‌پاشا آشکار می‌کند. ورود چند ژاندارم به قبیله کولی‌ها مرحله «دعوت» است؛ چنان که گفته شد قهرمان از رویارویی با پیام‌آوران قدرت سرنوشت ترسیده است و این عزیمت از مکانی به مکان دیگر را با اجبار می‌پذیرد.

داستان لولی خنده فروش نیز با جمله «خان فهمیده، دخترت می‌گه: حاشا و کلا، زن چابکو نمی‌شم» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۲) آغاز می‌شود؛ اینگونه شروع شدن داستان بیانگر رویارویی دو نیروی مخالف در ادامه است. این عوامل درهم شکسته شدن شخصیت پایدار و ثابت ریحان را در پی دارند؛ درهم شکستنی که جنبه دیگری از زندگی را به ریحان می‌چشاند. مخالفت دختر با پدر مرحله «دعوت» است.

جوزف کمپیل در پاسخ به این پرسش: که «آیا در سفر قهرمان همواره مکانی وجود دارد که باید آن را پیدا کرد؟» می‌گوید: «مکانی که باید پیدا کرد درون خود شماست» (کمپیل، ۱۳۸۴: ۲۴۷). رنج‌ها و سختی‌های سفر به نوعی گذر از «کودکی» و دستیابی به «بلوغ» است که «مابه‌ازای اجتماعی این سفر، حرکت قهرمان برای نجات اجتماع است و رها کردن جامعه از قید و بند بی‌عدالتی‌ها و مسیرهایی که مانع رشد و تحول جامعه می‌شوند» (یداللهی شاه‌راه، ۱۳۹۲: ۱۷۶). در داستان کولی‌ها و لولی خنده فروش، هیم‌پاشا و ریحان در نخستین مرحله از سفر تمام سدهای دفاعی شخصیت خود را در برابر هجوم واقیت از دست می‌دهند؛ از دست دادن آزادی و قدرت، نابودی این سد است.

۴. رد دعوت

پس از دعوت به ماجرا قهرمان در پی پاسخی به این دعوت است؛ ممکن است قهرمان دعوت را نپذیرد و راهی سفر نشوند. «رد دعوت ممکن است لحظه ظریف و نامحسوسی باشد شاید یکی دو کلمه تردید آمیز میان دریافت و پذیرش یک دعوت» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۴۵). وضعیت هیم‌پاشا در مواجهه با ورود ژاندارم‌ها به قبیله و وضعیت ریحان در مواجهه با مخالفت دختر، وضعیت رد دعوت است؛ دستور ژاندارم‌ها و خبرمخالفت دختر پیام‌آور تغییر و گذر از کودکی‌اند به بلوغ؛ هیم‌پاشا که به شیوه زندگی تکراری خو گرفته است در برابر این دعوت از سوی نیروی قدرتمندتر روش بی‌عملی و تسلیم‌شدگی را در پیش می‌گیرد ولی ریحان خود را نیروی برتر می‌داند و در برابر این دعوت ایستادگی می‌کند. «توآبادی اول عیششون می‌گیرم!» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۰).

۵. عزیمت

از این پس خواهناخواه، هیمپاشا و ریحان وارد چرخه طهارت نفس می‌شوند. این مسیر از همان نخستین برخوردهای هیمپاشا با ژاندارم‌ها و مخالفت‌های علنی سیلان با ریحان آغاز می‌شود.

۶. عبور از نخستین آستانه

عبور از نخستین آستانه نقطه‌ای است که دنیای عادی و دنیای ویژه به هم پیوند داده می‌شوند و می‌توان از آن به عنوان مرز میان دو دنیا نام برد. «عبور از نخستین آستانه عملی ارادی است که طی آن قهرمان با تمام وجود درگیر ماجرا می‌شود» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۶۱). همچنین قهرمان برای ترک دنیای عادی خود، به مسئله درونی یا بیرونی نیاز دارد. در داستان کولی‌ها، هیمپاشا از سفر اجباری و مردن دو تن از مردمانش نگران شده و در پی حفظ جان اهالی است، او در گام اول برای دور ساختن این نگرانی از خود به زن‌های جوانی فکر می‌کند که می‌توانند فرزندان دیگری به دنیا بیاورند و موقتا نگرانی‌اش دور می‌شود ولی ترس از مکان ناشناخته‌ای که در پیش رو دارد همچنان گریبان‌گیرش شده است. با خود گفت: «بعد از تلف شدن پسر سارات و راما عده‌اشان به نود و هفت نفر کاهش می‌یافت. دلش می‌خواست نگذارد که غم بر او چیره شود. مدتی بود که تلاش می‌کرد افکار دیگری را دنبال کند، فکری که به او جسارت بدهد و حتی برایش لذت بخش باشد. زن‌های جوانی را به خاطر آورد که پا به ماه بوده‌اند: یکی بعد از دیگری می‌زایند، عده قافله زیاد خواهد شد. صد نفر می‌شود و از این عدد هم خواهد گذشت» (استانکو، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

در داستان لولی خنده فروش وقتی سیلان در شب عروسی‌اش مخالفتش را از ازدواج با چابکو در برابر همه مهمانان این‌گونه بیان می‌کند: «دارم برابر همه‌تون می‌گم! مردای تاجیک، مردای غربت! شما شاهد باشین. من، دخترریحانم و همه می‌دونن حرفم حرف مفت نیست و ردخور نداره. چابکو! من خاک بر سرت می‌کنم. زنی برات نمی‌شم و دق مرگت می‌کنم. صفاهون، صولت! گفتم که فردا نگین نگفت» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۲۸) ریحان مانع از رفتن مهمانان می‌شود، «بمونین، ما غربتا عیبی نداریم، غیر از اینکه همه کارامون برعکسه! خوراک خوب و خوشمزه‌ای درست می‌کنیم و وقت خوردن لقمه ر می‌مالیم تو خاک و می‌گذاریم دهنمون، جوش نزنین همه چی درست میشه» (همان: ۱۲۹) او این مخالفت را جدی نمی‌گیرد و جشن ازدواج را به زمانی دیگر موکول می‌کند.

۷. آزمون‌ها، متحدان، دشمنان

در داستان کولی‌ها، پس از آنکه قافله دوباره به حرکت درمی‌آید این سربازان خارجی و نظامیان در جاده هستند که نگرانی هیم‌پاشا را برمی‌انگیزانند. «ستون نظامی دسته‌جمعی نزدیک شد، ولی برخلاف انتظار همه آدم‌های سبزه رو از کنار آن‌ها نگذشت، بلکه وقتی به موازات ارابه‌های قافله رسید، یکباره متوقف شدند. چشم سربازان خاکستری‌پوش، غبارآلود و عرق کرده از گرمای روز، نزدیک بود از حدقه خارج شود: - دخترهای کولی! - تازه سال و خوشگل. آن‌ها از کامیون‌ها پائین پریدند و به طرف ارابه‌ها راه افتادند. ناگهان هراس در دخترک‌ها، دخترها و زن‌های قافله رخنه کرد که به پشت ارابه‌ها عقب کشیدند» (همان: ۱۲۶). ننه کوره همسر هیم‌پاشا به کمک زنان می‌آید. این زن مهم‌ترین شخصیت زندگی قهرمان است و نقش «خدابانو، ملکه جهان» را در زندگی‌اش ایفا می‌کند. در این میان «صدای آمرانه ننه کوره شنیده شد. دخترک‌ها، دخترها و زن‌های قافله از چشم و گوش بسته‌ترین تا پیرترین و از کار افتاده‌ترینشان از ته دل قهقهه زدند و بناگاه وحشیانه و استهزاء‌آمیز دامنه‌ایشان را بالا زدند و در جلوی چشم سربازان شروع به قضای حاجب کردند، سربازها بعضی جلوی چشمشان را گرفتند، بعضی تف کردند. از جایی فرمانی خشن به گوش رسید، سربازهای خارجی باعجله سوار کامیون‌ها شدند و رفتند» (همان: ۱۲۷-۱۲۸). برخورد و رفتار قهرمان و خدابانو، از نخستین تا آخرین بار، مسیری رو به کمال دارد؛ در این داستان خدابانو با اینکه همسر قهرمان است و از سال‌های دور با او همراه بوده ولی قهرمان به گونه‌ای متفاوت با آنچه قبلاً بوده در برابر خدابانو ظاهر می‌شود. هیم‌پاشا گفت: «سینا بیا اینجا کنار من. از این به بعد می‌خواهم هر شب کنار خودم بخوابی. ننه کوره ساکت کنار مردش خوابید. دم دست او، کنار قلب او. صدای قلبش را می‌شنید، گوش داد. به نظرش رسد که حتی در قلبش رخنه کرده و نزدیک است که در قلب مردش خوابش ببر» (همان: ۲۵۲).

در داستان لولی خنده فروش ریحان، سیلان را به حدی کتک می‌زند که توانایی حرکت ندارد، مولا که چند روزیست از احوال سیلان خبری ندارد شب هنگام به پلاس‌های لولی‌ها نزدیک می‌شود و سیلان را می‌بیند. «پلاس تاریک بود. طوری که چشم چشم را نمی‌دید. مولا پاورچین پاورچین و محتاط جلو می‌رفت. همه حواسش را به چشم‌ها داده بود تا پایش به چیزی گیر نکند. بالای سرش نشست دستش را بالای دهن او گرفت و صدایش کرد: سیلان! سیلان» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۳۳۴) در این میان همه‌گل که مانند ننه کوره کارکرد «خدابانو، ملکه جهان» دارد برای کمک به ریحان و حفظ آبرویش دست به کار می‌شود. «مولا به طرف گندم‌زار می‌رفت، همه‌گل دستش را از قفل دست ریحان بیرون کشید و با همه توانی که داشت، چوب را روی لمبرهای مولا کوبید و او وحشت‌زده خودش را به داخل جو پرت کرد و دوید» (همان: ۳۳۶)

برخورد و رفتار قهرمان و خدایانو در این داستان نیز سیر صعودی دارد به زبان ساده‌تر در ابتدا قهرمان به سمت خدایانو کشیده نمی‌شود و با فاصله گرفتن از او زندگی می‌گذراند ولی در طول مسیر سفر این دو شخصیت به همدیگر نزدیک می‌شوند. در این داستان مانند داستان کولی‌ها، کارکرد خدایانو از آن همسران پیر قهرمانان است. «همه‌گل پیرزنی چروکیده و زبروزرنگ بود. می‌گفتند وقتی به عقد ریحان درآمد، زنی کامل بود و ریحان را خودش بزرگ کرد. او در طول این همه سال، از این فریادها زیاد شنیده بود» (کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۱۰). در ادامه داستان شخصیت خدایانو به کارکرد «اهداکننده» نظریه پراپ شباهت پیدامی‌کند. «پراپ در تحلیل خود از افسانه‌های روسی دریافت که شخصیت‌های اهداکننده معمولاً زمانی به قهرمانان هدایای جادویی می‌دهند که قهرمانان نوعی آزمایش را از سر گذرانده باشند، این قائده کلی خوبی است: هدیه یا کمک اهداکننده باید با آموختن، ایثار یا تعهد به دست آید» (همان: ۷۴). در داستان کولی‌ها، این ایثار و تعهد در گفته‌ها و رفتار ننه‌کوره الگویی از احتیاط دلسوزانه را نمایان می‌کند. «هیم می‌گوید: نصیحتم کن سینا حالا بیش از هر وقت دیگری به نصیحت احتیاج دارم نصیحتی گره گشا» (استانکو، ۱۳۶۸: ۲۶۶) در جای دیگر پس از سیل و مردن افراد قبیله ننه‌کوره هیم را آرام می‌کند. «خودت را نیاز ممکن است خبرهای بد کم نباشد» (همان: ۳۰۵). در داستان لولی خنده فروش نیز همه‌گل با اینکه قدرت پیش‌گویی و حکمت ننه‌کوره را ندارد ولی با دلسوزی و محبت خاص شخصیت زنان ایرانی به نصیحت ریحان می‌پردازد و تلاش می‌کند او را از اشتباهاتش آگاه کند. «همه‌گل با التماس خواست جلوی تصمیم ریحان را بگیرد» (همان: ۳۱۶). «این مرحله به قهرمان اجازه می‌دهد برای کسب آمادگی برای مرحله بعد یعنی راهیابی به ژرف‌ترین غار، قدرت و اطلاعات خود را افزایش دهد» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

۸. راهیابی به ژرف‌ترین غار

در این مرحله «قهرمانان در طی مسیر با نقطه رازآمیز دیگری برخورد می‌کنند که از نگهبانان آستانه، اهداف و آزمون‌های خاص خود برخوردار است. این مرحله راهیابی به ژرف‌ترین غار است جایی که با بزرگترین شگفتی و ترس‌های خود روبه‌رو می‌شوند. اکنون زمان کسب آمادگی نهایی برای آزمایش مرکزی ماجراست» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۷۹). در داستان کولی‌ها اهالی بعدازآنکه سرما و مرگ را به خود نزدیک می‌بینند از قوانین قبیله سرباز می‌زنند، این مرحله با شورش و کتک زدن رئیسشان هیم‌پاشا همراه می‌شود؛ هیم‌پاشایی که حکم پدر را برای اهالی دارد. «آدم‌های سبزه‌رو عقب کشیدند، هیم‌پاشا از جایش تکان نخورد. لندهور اوزدزد را به او کوید

رئیس قافله به زمین افتاد، لندهور اوزدزد را به روی او پرتاب کرد، مردان قافله از اینکه ترسیده بودند و کنارکشیده بودند خجالت کشیدند» (استانکو، ۱۳۶۸: ۴۶۲).

در داستان لولی خنده فروش نیز، مولا توست صولت به نبرد تن به تن با یکی از قوی‌ترین مردان قافله دعوت می‌شود تا با شکست پیش‌بینی شده اش، برای همیشه از قافله برود اما «نوک چاقوی ذوالفقار تا شاه‌رگ مولا رسید، حتی قسمتی از پوست گردن او را گزید. صولت گوسفندها را به داخل پلاس برده بود که نوک چاقوی مولا شاه‌رگ ذوالفقار را خراش داد» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۲۶-۲۲۷). قافله شکست خود در برابر مردی تاجیک را بی‌آبرویی می‌دانند. این مرحله اگر چه به کام قهرمانان تلخ آمده است ولی برای تعدیل شخصیت آنان لازم می‌نماید. هیم‌پاشا و ریحان توسط مردمان خود تحقیر می‌شوند اما این تحقیر حکم بیشتری دارد که زخمی چرک کرده را می‌شکافد، اندوه آنان نیز ناشی از این درد جراحی است. البته «نحوه راهیابی قهرمانان به این مرحله اهمیت زیادی دارد چرا که با بررسی آن می‌توان به تفاوت‌های قهرمانان آثار مختلف پی برد» (موسوی و بهزادنژاد و سارسکیان، ۱۳۹۵: ۱۲۱). هم در داستان کولی‌ها و هم در داستان لولی خنده‌فروش، این شخصیت‌های بدذات هر دو قافله‌اند که قهرمانان داستان را به سوی ژرف‌ترین غار کشانده‌اند با وجود آن که خود قهرمانان خواستار این تغییر نبوده است.

۹. آزمایش بزرگ

در این مرحله «قهرمان در عمیق‌ترین اتاق ژرف‌ترین غار قرار دارد و با بزرگترین چالش و هولناک‌ترین حریف روبه‌رو است. این همان قلب واقعی مسئله است که جوزف کمپبل آن را آزمایش می‌نامد این شاه‌فکر یا عامل اصلی در فرم قهرمانی و کلید رسیدن به قدرت جادویی است» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۹۳). در داستان کولی‌ها، خرس‌ها علاوه بر مفید بودن و منبع درآمد بودنشان، برای اهالی قبیله قابل احترام نیز هستند ولی پس از آنکه اهالی چندین روز گرسنگی را تحمل می‌کنند تصمیم می‌گیرند خرس «بابایا» را بکشند و از گوشتش تغذیه کنند. «هیم‌پاشا کنار آتش چمپاته زد. دستش را برای گرم کردن به سوی آتش نارنجی رنگ دراز کرد. آدم‌های سبزه رو ساکت بودند. ننه کوره گفت: یالا به هیم‌پاشا بگوید چه می‌خواستید-اوزدزد گفت چاقوی من می‌خواهد گردن بابایا را بزند، تو هم از گوشتش می‌خوری؟ -هیم‌پاشا گفت: نه اگر من از گوشتش بخورم می‌میرم» (استانکو، ۱۳۶۸: ۴۷۳). این خرس متعلق به هیم‌پاشا است، او در کودکی خرس را برای رقصیدن و گرفتن پول از اهالی شهر آموزش داده بود؛ این خرس خود هیم‌پاشاست و می‌توان نابودی خرس را نابودی او دانست. آزمایش قهرمان نبرد یا رویارویی

فیزیکی نیست، بلکه آزمونی اخلاقی و معنوی است. «رایج‌ترین نوع آزمایش با فاصله زیاد از بقیه، نوعی نبرد یا رویارویی با نیروی مخاصم است، ایده‌ای که تمام این امکانات را در خود دارد، کهن‌الگوی سایه است. به‌طور کلی سایه معرف ترس‌ها و نفرت‌های قهرمان و کیفیات طرد شده وی است» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۰۱) پس از کشته شدن خرس هیم‌پاشا با چهره‌ای متفاوت ظاهر می‌شود. او «جارجنجال رامی‌شنید و می‌دانست که در بیرون از دخمه‌ها چه می‌گذرد می‌بایست شلاق را بردارد بیررحمانه شلاق را به چپ و راست بزند و آن‌ها را از هم جدا کند حق این کار را هم داشت. امانکرد، بی‌دغدغه کنار آتش نشست» (استانکو، ۱۳۶۸: ۴۷۵). قهرمان با سایه روبه‌رو شده است و از این مرحله به بعد است که شخصیت او تغییر می‌کند و توانایی راه‌یابی به مرحله بعد را به دست می‌آورد؛ هرچند «راز ساده آزمایش این است: قهرمانان باید بمیرند تا بتوانند دوباره متولد شوند» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۰۰). و همچنین اگرچه منظور از این مرگ نابودی سایه قهرمان است اما در این داستان هیم‌پاشا پس از شکست سایه در عالم واقع نیز می‌میرد. روبه‌رو شدن با مرگ پیامدهای سرنوشت‌سازی دارد که قهرمان با آن مواجه می‌شود. قهرمانانی که آزمایش بزرگ را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند به پاداش خود می‌رسند اما «در مرحله نهم از کتاب ووگلر چیزی درباره شکست قهرمانان در بحران آزمایش نوشته نشده است» (موسوی و بهزادنژاد و سارسکیان، ۱۳۹۵: ۱۲۴).

در داستان لولی خنده فروش، اهالی قبیله مقصر اصلی برهم خوردن نظم زندگی‌شان را ریحان می‌دانند. «نیازو حرفش را قطع کرد و گفت: تو و دخترات، آبرو غربتار بردین. اگر فکری‌ام هست باید ور هردوتون بکنن. هیبت برادر ناتنی ریحان گفت: این حرفا مال کین که تو می‌زنی نیازو؟ نیازو ریشش را خاراند و گفت: خب مال هیش کی! یعنی همه می‌گن. من، صولت، صفاهون، چابکو، همه می‌گن! پیرمرد گفت: ریحان تویم آدم بی‌خودی شدی، ریحان، چشمش را مالید و سکوتش را شکست: شما حق دارین من دیگه نمی‌تونم رئیس باشم» (کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۸۸-۲۹۱). بنا به نوع داستان که برگرفته از فرهنگ ایرانی است حرمت شکنی می‌تواند سخت‌ترین تنبیه برای شخصی بزرگ باشد. در واقع با از بین رفتن حرمت قهرمان، خودش نیز نابود می‌شود. این مرحله از سفر قهرمان بنا به نظر یونگ مرحله رویارویی با سایه است؛ او تکامل شخصیت قهرمان را در سه مرحله: ۱. رویارویی با سایه، ۲. تشخیص همزاد مؤنث (آنیما) و ۳. تمامیت یافتن نفس (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۴: ۳۲۲) می‌بیند. با اینکه شخصیت ریحان، پس از فرار سیلان و مولا به‌طور مشخص در متن داستان به تصویر کشیده نشده است ولی پذیرفتن سیلان پس از مرگ مولا را می‌توان چهره متفاوت از قهرمان دانست. «ریحان بادی انداخت زیر سیبلاش و با لهجه مسخره‌اش گفت: خیلی خب حالا فهمیدی مرغی که انجیر می‌خوره،

نَشکَش کجِه؟ فهمیدی نمیتونی تاجیک باشی؟ برو برادرت صدا کن همراهِ بیابه و اون چندتا تلک پلکی ام که داری جمع کنه و بیارین همین جا پیش خودمون» (کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۲۶۵).

۱۰. مسیر بازگشت

در مرحله دهم «وقتی درس‌ها و پاداش‌های آزمایش بزرگ مورد ستایش قرار گرفت و جذب شد، قهرمانان با یک انتخاب مواجه می‌شوند: آیا در دنیای ویژه بمانند یا سفر بازگشت به خانه و دنیای عادی را آغاز نمایند. گرچه ممکن است دنیای ویژه جذابیت‌های خاص خود را داشته باشد، کمتر قهرمانی است که تصمیم به ماندن بگیرد. آن‌ها مسیر بازگشت را انتخاب می‌کنند؛ یعنی یا به نقطه آغاز برمی‌گردند و یا به سفر خود ادامه می‌دهند تا به جایی کاملاً تازه یا همان مقصد نهایی برسند» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۲۹). چرخه کامل اسطوره زمانی تمام می‌شود که قهرمان با برکت ارمغانی که از دنیای ویژه با خود آورده به تجدید حیات جامعه و مردم خود کمک کند ولی بارها قهرمانان از انجام این مسئولیت سرباز زده‌اند. دربارهٔ هیم‌پاشا نیز چنین بازگشتی وجود ندارد، او سرنوشتش را می‌پذیرد و برای آن آماده است چنانکه از اهالی دور می‌شود در جنگل آتشی روشن می‌کند و آمادهٔ مرگ می‌شود، «خندید، از وقتی که آتش روشن کرده‌ام، دیگر تنها نیستم انگاری همه دنیا کنار من است. ناگهان دیگر سردش نبود. موجی از هوای گرم و دلچسپ او را در خود گرفت» (استانکو، ۱۳۶۸: ۲۸۲-۲۸۷). ریحان بر خلاف هیم‌پاشا تغییر و تحولاتی که کسب کرده را در جهت تجدید حیات جامعه و مردمانش به کار می‌گیرد. «ریحان، مستاصل به طرف سیلان رفت و صدایش زد، او توجه نکرد و از دروازهٔ سیاهی گذشت» (کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۴۰۴). این تلاش برای همراه کردن دختر را می‌توان اکسیری دانست که قهرمان از سفر به همراه خود آورده است. ریحان دخترش را با وجود نافرمانی‌هایی که نتیجه‌اش در گذشته مرگ بوده است، با آغوش باز می‌پذیرد. این پذیرش را ووگلر مرحلهٔ بازگشت با اکسیر می‌داند؛ به نظر وی: «کلید واقعی برای مرحلهٔ نهایی سفر قهرمان، اکسیر است. قهرمان از دنیای ویژه چه ارمغانی به همراه آورده است تا آن را با دیگران تقسیم کند؟» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۶۳).

۳. نتیجه

همان‌طور که ملاحظه شد، وجوه مشترک و تفاوت‌های محتوایی در رمان استانکو و کرمانی نژاد، نمود و برجستگی خاصی دارد. الگوی «سفر قهرمان» به عنوان وجه غالب روایت، ابزار اصلی بیان تلویحی متن برای دو نویسنده به شمار می‌رود. در خوانش اسطوره‌ای دو رمان، شخصیت هیم‌پاشا در رمان کولی‌ها و شخصیت ریحان در رمان لولی خنده فروش بر خلاف میل خود به سفری فراخوانده می‌شوند؛ وجود قدرت برتر در مرحلهٔ رد دعوت، دو قهرمان را به ادامهٔ سفر وا

می‌دارد. در مرحله عبور از نخستین آستانه این امیدواری به آینده است که به قهرمانان جسارت رویارویی با موانع را می‌دهد. در پرده دوم دوقبیله در مرحله آزمون دچار مصیبت می‌شوند و یاوران، که هر دو همسران قهرمانانند با چاره‌گری مصیبت را دفع می‌کنند. قهرمانان در مرحله ژرف‌ترین غار تحقیر و گوشه‌گیر می‌شوند؛ سپس در مرحله آزمایش بزرگ با کهن‌الگوی سایه روبه‌رو می‌شوند، سایه در وجود هیمن‌پاشا از دست‌دادن عزیزترین دارای‌اش است و برای ریحان بنا بر فرهنگ جامعه ایرانی بی‌حرمتی او است. در پرده سوم هیمن‌پاشا از بازگشت امتناع می‌کند ولی ریحان اکسیرش را در جهت تجدید حیات جامعه و مردمانش به کار می‌گیرد. با وجود وجوه مشترک در رمان‌های دو نویسنده و از آنجا که ترجمه کتاب‌های استانکو در ایران با استقبال عمومی مواجهه شد، علی‌اکبر کرمانی‌نژاد با محوریت قرار دادن مسائل اجتماعی و فرهنگی قبایل کولی با نگاهی اساطیری، می‌تواند تا حد زیادی متأثر از سبک نوشتاری زاهاریا استانکو باشد.

سفر قهرمان در نمونه تکامل شخصیت هیمن‌پاشا و ریحان

ریحان	هیمن‌پاشا	پرده اول
مخالفت دختر	دستور ژاندارم‌ها	دعوت به ماجرا
جدی نگرفتن مخالفت	عدم رضایت از سفر	رد دعوت
لغو شدن عروسی	مردن اهالی قبیله	عبور از نخستین آستانه

ریحان	هیمن‌پاشا	پرده دوم
قصد بی‌آبرو کردن سیلان و چاره‌گری همه گل	قصد تجاوز به زنان قافله و چاره‌گری ننه کوره	آزمون، متحدان، دشمنان
از بین رفتن اموال قافله	سوء قصد به جان هیمن‌پاشا	راهیابی به ژرف‌ترین غار
بی‌حرمتی به ریحان	کشتن خرس هیمن‌پاشا	آزمایش بزرگ

ریحان	هیمن‌پاشا	پرده سوم
بازگشت با اکسیر	امتناع از بازگشت و مرگ	بازگشت

منابع

- استانکو، زاهاریا.(۱۳۶۸). **کولی‌ها**. ترجمه محمدعلی صوتی، تهران: نقره.
- پاینده، حسین. (۱۳۹۷). **نظریه و نقد ادبی درس نامه‌ای میان‌رشته‌ای**. ج ۱ و ۲. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- شاگری، جلیل و فغفوری، سهیلا و بهادر، راحله. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی مولفه‌های زمان روایی در داستان فرار آلیس مونرو و داستان پرلاشز زویا پیرزاد». نشریه ادبیات تطبیقی. سال ۸، شماره ۱۵، صص ۲۰۵-۲۳۵.
- کرمانی نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۹۷). **لولی خنده فروش**. تهران: کافل.
- کمپیل، جوزف.(۱۳۸۱). **اساطیر ایران و ادای دین**، ترجمه علی‌اصغر بهرامی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- موسوی، سید کاظم و بهزاد نژاد، مریم وسارسکیان، آرمینا.(۱۳۹۵). «ساختار اسطوره‌ای در گنبد سیاه هفت‌پیکر: بررسی نظریه سفر قهرمان در گنبد اول». نشریه فنون ادبی، ش ۴، صص ۱۳۰-۱۱۳.
- مدرسی، فاطمه و عزتی، الناز. (۱۳۹۱). «حرکت بر اساس داستان اسطقس سیمین دانشور از منظر نقد اساطیری». مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز. سال ۴، شماره ۲، صص ۲۰۵-۲۲۰.
- نامور مطلق، بهمن.(۱۳۹۲). **درآمدی بر اسطوره‌شناسی**، تهران: سخن.
- ووگلر، کریستوفر.(۱۳۸۷). **سفر نویسنده**، ترجمه محمد گذر آبادی، تهران: مینوی خرد.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۴). **انسان و نمادهای هنری**. ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران: دایره.
- یداللهی شاهراه، رویا.(۱۳۹۲). «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادیسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمپیل». نقد ادبی، ش ۲۴، صص ۱۶۴-۱.